

## شکلهای تحبیبی نامهای خاص ایرانی در دورهٔ اسلامی (بخش اول)

دکتر علی اشرف صادقی

نامهای تحبیبی (pet names) به صورتهایی از نامهای خاص گفته می‌شود که معمولاً شکل کوتاه‌شده‌ای از صورت اصلی آن نام هستند و در غالب موارد با یک پسوند تحبیبی (hypocoristic) نامیده می‌شود همراه‌اند. نامهای تحبیبی برای نشان دادن عطف و مهربانی به کار می‌روند. برای ساختن نامهای تحبیبی، زبانها شیوه‌های خاص خود را دارند. مثلاً در انگلیسی یکی از راههای ساختن نام تحبیبی، جدا کردن هجای اول آن نام به عنوان ریشهٔ تحبیبی و افزودن یک پسوند تحبیبی به آن است، چنانکه نامهای Edward و William به صورتهای Ed و Will در می‌آیند، آنگاه پسوند -ie- به آنها می‌چسبد و صورتهای Eddie و Willie را به وجود می‌آورد. گاهی نیز بخش اول نامهای خاص بدون هیچ‌گونه پسوندی به عنوان شکل تحبیبی به کار می‌روند، مانند Joe در انگلیسی که مخفف Joseph است و Arn در آلمانی که مخفف Arnold است و منوچ و سیا در فارسی که مخفف منوچهر و سیامک‌اند.

زبان‌شناسان معتقدند که پسوندهای تحبیبی معمولاً همان پسوندهای تصغیر هستند که از رواج افتاده‌اند (کوریلوویچ ۱۹۶۶ (۱۹۶۰): ۳۶۷ و ۳۶۸). منشأ دیگر نامهای تحبیبی شکلهایی از آن نامها هستند که ابتدا کودکان آنها را می‌سازند، آنگاه بزرگسالان آنها را می‌پذیرند و به کار می‌برند، مانند شکلهای Ted و Bill به جای Edward و William در انگلیسی (همو، همانجا). گفته‌های زبان‌شناسان در زبان فارسی نیز صدق می‌کند، زیرا مثلاً پسوند «-ک» (-ak) از یک سو برای ساختن اسمهای مصغر به کار می‌رود، مانند شهرک و اتاقک، و از طرف دیگر برای ساختن نامهای تحبیبی، مانند حسنگ (لقب حسن بن محمد بن میکال، وزیر معروف

سلطان محمود) و ماهک و بوجعفرک (لقب ابوجعفر احمد بن علی بیهقی مؤلف تاج‌المصادر) مورد استفاده قرار می‌گیرد. این پسوند در کاربرد تحبیبی خود با اسمهای عام نیز به کار می‌رود، مانند طفلک، فرزندک، و غیره. از سوی دیگر نامهایی مانند زهره و معصومه (و نیز مریم) و عفت (و نیز فریده) به صورت «زی‌زی» و «می‌می» و «فی‌فی» به کار می‌روند که ریشه در زبان کودکان دارند. با این همه، چنانکه می‌بینیم، پسوند -ak یک پسوند متروک نیست و حتی امروز نیز برای ساختن اسمهای مصغر به کار می‌رود.

کوریلوویچ در همانجا (ص ۳۶۸) متذکر می‌شود که گاهی اوقات پسوندهای تحبیبی نقش متفاوت دیگری ایفا می‌کنند و آن نشان دادن رابطهٔ بُتوت (فرزندی) است. در این نقش این پسوندها هم به اسم عام و هم به اسم خاص می‌چسبند، مانند Stancyk و Kowalczyk در لهستانی که به ترتیب به شکل تحت‌اللفظی به معنی آهنگر کوچک و استانیسلاس Stanislas کوچک، ولی در عمل به معنی پسر آهنگر و پسر استانیسلاس است. به نظر می‌رسد این ویژگی نیز در زبانهای ایرانی سابقه داشته باشد، زیرا پسوند -ān در فارسی میانه (پهلوی) هم در نامهای تحبیبی به کار می‌رود و هم رابطهٔ بُتوت را می‌رساند، مانند مهران و بابکان (=فرزند بابک). ویژگی دیگری که در نامهای تحبیبی فارسی دیده می‌شود این است که بعضی از این پسوندها به شکل کامل نامهای خاص می‌چسبند نه به شکل مخفف آنها، مانند حسنک و ابوالعباسان در قدیم (رک. بعد) و حسنی در تداول امروز مردم اصفهان.

در اینجا به چند ویژگی نامهای تحبیبی ایرانی اشاره می‌شود. نخست آنکه بعضی از این نامها به تدریج به نام خاص تبدیل شده و از بار القائی و عاطفی خود تهی شده‌اند. دیگر اینکه در قدیم نامهای تحبیبی اختصاص به دوران کودکی و نوجوانی افراد نداشته، بلکه در بزرگسالی نیز به آنها اطلاق می‌شده است، چنانکه بوجعفرک لقب ابوجعفر بیهقی لغوی بزرگ قرن پنجم است و حسنک لقب ابوعلی حسن بن محمد بن میکال وزیر مقتول سلطان مسعود است. سوم آنکه نامهای تحبیبی همیشه کوتاه‌تر از صورت کامل این نامها نبوده است، چنانکه ابوالعباسان و طالویه، شکل تحبیبی طالب، بلندتر از شکل اصلی آنهاست. چهارم آنکه گاهی دو پسوند به دنبال هم به یک نام خاص یا ریشهٔ تحبیبی آن می‌چسبند، چنانکه عبدالله علاوه بر عبدک با پسوند «سویه» نیز همراه می‌شود و به شکل عبدکویه در می‌آید. در زبانهای دیگر نیز الحاق دو پسوند تحبیبی به یک اسم بی‌سابقه نیست. سرانجام باید به این نکته اشاره کرد که به علت آمیختگی ایرانیان با عربها در قرون اولیهٔ اسلامی ظاهراً بعضی عربها نیز از این گونه نامهای تحبیبی استفاده می‌کرده‌اند. مثالهای این مطلب در ضمن بحث از پسوندهای تحبیبی خواهد آمد.

از قدمای ما چند تن به نامهای تحبیبی یا پسوندهای آنها توجه داشته‌اند. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نخستین دانشمندی که ذکری از نامهای تحبیبی در شهرهای ایران کرده است ابوعبدالله مقدسی (متوفی در ۳۸۰ یا ۳۹۱) است. وی در مورد مردم ری می‌گوید: نامهای خود را تغییر می‌دهند و علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می‌گویند. مردمان همدان [احمد و محمد و عیسی را] به شکل احمدلا و محمدلا و عیشلا<sup>۱</sup> به کار می‌برند و ساکنان ساوه [ابوالعباس و حسن و جعفر را] ابوالعباسان و حسنان و جعفران می‌گویند (مقدسی ۱۹۰۶: ۳۹۸).

مؤلف دوم ابوعبدالله حاکم نیشابوری (متوفی در ۴۰۵) است. وی ذیل نام محمد بن عبدالوهاب عبدی می‌گوید: «وکان اعقل مشایخنا و یلقب بحمد و ذلک ان اهل الثروة و الشرف فی بلادنا خصوصاً نیشابور یلقبون اولادهم لعزهم و شفقتهم علیهم؛ فیقولون لمحمد: «حمد» او «حمش» او غیر ذلک»، یعنی وی داناترین مشایخ ما و ملقب به حمد بود، زیرا ثروتمندان و بزرگان در شهرهای خراسان (= بلادنا)، به ویژه در نیشابور، از روی احترام و عطوفت به فرزندان خود لقب می‌دهند؛ مثلاً محمد را «حمد» یا «حمش» یا جز آن می‌نامند (حاکم نیشابوری ۱۳۷۵: ۹۸، ش ۶۷۰) وی در سطر قبل همین صفحه، ذیل ش ۶۶۹، در ذکر نام محمد بن عبدالرحیم نیشابوری می‌گوید معروف بود به «حمش». این مطلب را ابوالحسن بیهقی (قرن ششم) مؤلف تاریخ بیهق به نقل از حاکم به صورت زیر آورده است: «اهل نیشابور و نواحی آن، محمد را از طریق تعظیم و عزّ، حمک خوانند و حمش خوانند» (بیهقی ۱۳۱۷: ۱۵۱). بی‌شک حمد در تاریخ نیشابور حاکم تصحیف حمک است که در تاریخ بیهق آمده است.

مؤلف سوم زمخشری (متوفی در ۵۳۸) در ربیع‌الابرار است که می‌گوید وقتی اهل بصیرت شخصی را فیل می‌نامند و آن را مصغر می‌کنند او را فیلویه می‌نامند، چنانکه عمرو را عمرویه و حمد را حمدویه می‌گویند (به نقل خفاجی ۱۹۹۸/۱۴۱۸: ۳۱۳، ذیل «ویه»).

مؤلف چهارم مولوی است. وی در دفتر دوم مثنوی (چاپ نیکلسون)، ص ۲۹۴، بیت ۸۶۵، پسوند «-ک» -ak را کاف رحمت نامیده است:

آن غلامک را چو دید اهل ذکا      آن دگر را کرد اشارت که بیا  
کاف رحمت گفتنش تصغیر نیست      جد گود فرزند کم تحقیر نیست

منظور مولوی از کاف رحمت «-ک» تحبیبی است و وی نقش آن را، هر چند صورتاً با «-ک» تصغیر یکی است، متفاوت با آن دانسته است.

۱. ایرانیان موسی را به شکل موشا به کار می‌برده‌اند، رک. شعری از دقیقی در لغت فرس اسدی، ۱۳۶۵: ۲۶. از ضبط عیشلا معلوم می‌شود که آنان عیسی را نیز ظاهراً ایشا (عیشا) تلفظ می‌کرده‌اند.

از همروزگاران ما محمد قزوینی در بحث از کلمهٔ علکان در رسالهٔ محمودوحین سعدی، بر اساس نوشتهٔ رافعی قزوینی (متوفی در ۶۲۳) که در ردیف اشخاصی که علی نامیده شده‌اند، دو نفر را به اسم علکان بن ماجه و علک نام برده متوجه شده است که علک و علکان صورتهای متفاوت علی‌اند که «ایرانیان به عادت معمول خود در تصرف بسیار در اسامی عربی کثیرالاستعمال و شکستن سر و دست آنها و تخفیف آنها و تصغیر آنها آن را به این هیئت در آورده بوده‌اند» و آنگاه گفته است «و وقتی به خاطر بیاوریم که در بعضی لهجات ایران کلمهٔ محمد به صور مختلفهٔ حم و حمک و حکمان و حمویه در آمده بوده، قیاساً بر آن و بعینها از روی همان عملیهٔ شکی برای ما باقی نمی‌ماند که علک و علکان و علکویه نیز از فروع و تغییر و تبدیلات کلمهٔ علی است، به این معنی که علک به فتح عین و فتح لام بدون شک مخفف علیک بوده که آن خود تصغیر علی است، و علکان نیز همان کلمهٔ علک است به علاوهٔ ادات نسبت بنوّت «آن» که در فارسی بسیار معمول بوده است، مانند اردشیر بابکان و عبیدالله زیادان و غیرهما، و علکویه نیز واضح است باز همان کلمهٔ علک است به اضافهٔ ادات تصغیر ثانوی «ویه» در آخر آن، مانند سیویه و بابویه، و امثالهماً (قزوینی ۱۳۱۷: ۸۱-۸۰). وی در یادداشتهای خود از پسوند «ویه» نیز بحث کرده است (رک. افشار ۱۳۴۲، ج ۷: ۲۸۸-۲۸۶).

ایران‌شناسان غربی در اواخر قرن نوزدهم هنگام بحث از پسوند «ویه» به نقش تحبیبی آن اشاره کرده‌اند. یوستوس اولسهاوزن Iustus Olshausen در ۱۸۸۱ و دارمستتر Darmesteter و لاگارد Lagarde در ۱۸۸۳ و پس از آن نولدکه در ۱۸۸۸ با تفصیل بیشتر از این پسوند بحث کرده‌اند. یوستی در ۱۸۹۳، ذیل sebuxt و هرن در ۱۹۰۱-۱۸۹۸ نیز از پسوند -ōya گفتگو کرده‌اند. ما در مقاله‌ای جدا از این پسوند بحث خواهیم کرد. نولدکه (۱۸۸۸: ۳۱-۲۹) از پسوند ē- نیز گفتگو کرده است.

در زمان ما فیلیپ ژینیو به تفصیل از پسوندهای تحبیبی در فارسی میانه بحث کرده است (رک. ژینیو ۱۹۷۹: ۱۰۰-۳۵ و همو ۱۹۸۶ و ۲۰۰۳، مواضع مختلف این دو اثر). رایج‌ترین پسوندهای تحبیبی فارسی میانه بر اساس ژینیو ۱۹۷۹: ۶۸-۶۲ عبارت‌اند از:

۱. -ag، چنانکه در نامهای bōxtag, mihrag, zarag, dārag، و غیره.
۲. -āy، چنانکه در نامهای šahrāy (از \*xšaθra-ya)، pahrāy (از \*paθra-ya)، و غیره.
۳. -īg، چنانکه در pādīg, tīrīg (در tīrīgān)، ursīg (در ursīgān)، mehīg (در mihr-mehīgān)، و غیره.

۴. -ēz، چنانکه در manēz (از \*man-aica)، mazdēz و غیره.
۵. -iy، چنانکه در ābiy, bābiy, nāmiy و غیره.
۶. -in، چنانکه در māhin, kārīn, wārīn و غیره.
۷. -ēn، چنانکه در ādurēn, burzēn, gurgēn, mähēn, mihrēn و غیره.
۸. -ōg، چنانکه در bōxtōg, kirmōg, yazdōg و غیره.
۹. -ōy، چنانکه در burzōy, dādōy, māhōy, mardōy, wīrōy و غیره.
۱۰. -ād، چنانکه در mihrād, mazdād, razmād (در razmādān) و غیره.

چنانکه ژینیو متذکر شده است، گاهی این پسوندها به نام‌های کامل ملحق می‌شده است، مانند mihr-aspiy, mihrbādag, ohrmazd-duxtag (در mihr-aspiyān) و narsē-kārīn, dād-ādur-dārāy و غیره.

در دوره اسلامی بعضی از این پسوندهای تحبیبی به شکل اصلی یا تحول یافته، یا با مختصر تغییری در نام‌های خاص فارسی یا ایرانی به طور اعم باقی مانده‌اند، اما در کنار این پسوندها بعضی پسوندهای دیگر نیز وجود دارند که در فارسی میانه دیده نمی‌شوند. ما در زیر این پسوندها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱. «-ویه». این پسوند رایج‌ترین پسوند تحبیبی فارسی در دوره اسلامی است و همان است که در فارسی میانه به شکل -ōy به کار رفته است. ما در مقاله‌ای جداگانه از این پسوند بحث خواهیم کرد.

۲. پسوند «-ک» این پسوند چنانکه حاکم نیشابوری - و به نقل از آن ابوالحسن بیهقی، و مولوی آورده‌اند با کاف تازی، یعنی k است و در تمام منابع عربی هم به همین صورت آمده است، نه با «ج» که معرب از «گ» است. بنابراین با پسوند -ag فارسی میانه متفاوت است، هر چند اصل هر دو یکی است. پسوند «-ک» در فارسی نقش‌های دیگری نیز دارد که ما و دیگران به تفصیل در جاهای دیگر از آن بحث کرده‌ایم (مثلاً، رک. صادقی ۱۹۷۲، س ۱۲، ش ۳، ص ۲۳-۲۴). ما درباره صورت تحول یافته -ag فارسی میانه در فارسی که «-ه» -a است در زیر، ذیل شماره ۳، گفتگو خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

۱. تنها موردی که نگارنده می‌شناسد که این پسوند به شکل -ag تلفظ می‌شده و به «-سج» āj -معرب شده در نام ابوالفضل محمد بن علی بن احمد بن حسین بن سهل سهلکی بسطامی متوفی در ۴۷۶ یا ۴۷۷ است. در منتخب کتاب السیاق عبدالغافر فارسی از ابواسحق صریفی، متوفی در ۶۴۱ در ص ۷۶، ذیل شماره ۱۴۲، نسبت این شخص به شکل سهلکی آمده است.

این پسوند در دوره اسلامی تا مدت‌ها (شاید تا قرن هفتم) بسیار متداول بوده و هم به نامهای فارسی‌الاصل و ایرانی تبار و هم به نامهای عربی ملحق می‌شده است. بعضی نامهای همراه با این پسوند عبارت‌اند از:

#### الف) نامهای ایرانی: نام مردان

بابک. بر اساس یک نسخه از التدوین رافعی (متوفی در ۶۲۳) که در کتابخانه اسکندریه مصر است و مرحوم دکتر میرجلال‌الدین محدث فهرست اسامی اشخاصی را که شرح حالشان در آنجا آمده در جزوه‌ای مدون کرده، بابک لقب احمد بن احمد برادر ابوداود سلیمان بن احمد بن سلیمان شافعی قزوینی از دانشمندان قرن سوم و چهارم است. در التدوین (چاپ عطاردی ۱۴۰۸/۱۹۸۷، ج ۳: ۵۱) به جای بابک مانک (=مانگ) آمده که به معنی ماه است. بابک به عنوان نام خاص در دوره اسلامی کم نیست، از جمله نام پسر ویس و رامین است (گرگانی ۱۳۳۷: ۳۷۸). صورت پهلوی این کلمه pābag، شکل تحبیبی pāb (=باب) است (ژینیو ۱۹۸۶: ۱۴۱). پابگ همان است که در خط پهلوی پاپک نوشته می‌شود.

باسکسک؟ علی باسکسک (عبدالجلیل رازی: ۴۴۴، فقط از نسخه ع که قدیمترین نسخه کتاب است).

سمعانی، ذیل بسطامی، نیز از قول ابن ماکولا این نسبت را به همین شکل نقل کرده است (سمعانی، ج ۲، ص ۲۳۰). یاقوت نیز ذیل بسطام، ظاهراً به نقل از سماعی، و رافعی در التدوین (ج ۴: ۱۵۰) و هجویری در کشف‌المحجوب (۱۳۸۳: ۲۶۲) همین ضبط را به دست داده‌اند. تنها عطار در تذکره‌الاولیاء (عطار ۱۹۰۵، ج ۱: ۱۴۰) این نام را به شکل سهلگی آورده است به نوشته نیکلسون در چهار نسخه از این کتاب ضبط سهلگی و ظاهراً در دو نسخه دیگر ضبط سهلگی آمده است. تلفظ اخیر را شکل سهلگی که عبدالرحمن بدوی آن را در شطحات‌الصوفیه (قاهره ۱۹۴۹) نقل کرده تأیید می‌کند. بدوی این کتاب را بر اساس دو نسخه کتابخانه اوقاف بغداد و نسخه‌ای که لویی ماسینیون از روی نسخه تکیه مولویه حلب برای خود نویسانده بوده چاپ کرده است. در هیچ یک از این دو نسخه نام مؤلف نیامده است، اما به نوشته ماسینیون در نسخه‌ای از خلاصه‌الحقایق فریابی که در شهر آرتل Arles فرانسه نگهداری می‌شود، عنوان و نام مؤلف چنین آمده است: کتاب «النور للسهلگی فی کلمات البسطامی» (بدوی: ۵۲). پس بدوی شکل سهلگی را از منبعی دیگر گرفته است. آقای دکتر شفیعی کدکنی که همین کتاب را بر اساس نسخه ظاهریه دمشق و چاپ بدوی به فارسی ترجمه کرده‌اند، سهلگی را به شکل سهلگی ضبط کرده، اما هیچ توضیحی درباره ضبط این نام در نسخه و درباره وضعیت نسخه از نظر صحت ضبطها و جز آن و همچنین تاریخ و محل کتابت آن به دست ندادند. این نام در مجمل فصیحی، ج ۲: ۱۴۹، به صورت سهلگی تصحیف شده است، رک. شفیعی کدکنی ۱۳۸۴: ۴۰، ح ۳. تبدیل «ک» به «گ» در پسوند -ak در قرون گذشته ندرتاً در بعضی گویشهای خراسان پیش آمده بوده است. در تفسیر قرآن پاک (متن عکسی، ص ۴۰، س ۱۰) فرزندک به شکل فرزندگ (با «گ») آمده، اما در متن چاپی (تصحیح دکتر علی رواقی ۱۳۴۹: ۱۲۲) به فرزندک برگردانده شده است. در تفسیر شفقتی کلمات گبرکان و اندک نیز به شکل گبرگان و اندک ضبط شده‌اند (رک. مقدمه مصحح کتاب، ص شانزده). در نسخه‌ای از جلد پنجم ترجمه تفسیر طبری که در کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود کلمه خردک نیز به شکل خردگ (با «ک») آمده است: اطفال خردگان (مطابق با متن چاپی حبیب یغمایی، ص ۱۱۲۲، س ۶). دکتر شفیعی کدکنی در دفتر روشنایی از میراث بلایزد بسطامی، سهلگی را همه جا، جز صفحه ۳۸۸، به شکل سهلگی آورده است.

بادک. سلیمان بن علی بن ناصر بادکی صوفی (رافعی،<sup>۱</sup> ج ۳: ۴۵؛ محدث: ۳۲). بادک شکل تحبیبی باد است که به عنوان خاص به کار رفته است: علی بن بندار بن باد بن بویه انماطی (ابن ماکولا، ج ۱: ۳۷۳). در پهلوی یک نام به شکل bādūg دیده می‌شود (ژینو ۱۹۸۶: ۵۴). باد باید مخفف یا شکل تحبیبی یکی از نامهای آذرباد، آردباد، وهرام (= بهرام) باد، یزدان‌باد، اَشیرباد، پاهرباد و جز آن باشد که در فارسی میانه به کار رفته‌اند (رک. ژینو ۱۹۸۶، ذیل این نامها). «باد» در این نامها صفت مفعولی از فعل پادَن به معنی پائیدن و حفظ کردن است.

بانک. این نام نام پدر بزرگ سعید بن مسلم مدنی، شیخ قعنبی است (ابن ماکولا، ج ۶: ۱۳۸؛ ذهبی: ۶۲۷). صورت پهلوی این نام را bānag نوشته‌اند که احتمالاً شکل تحبیبی کلمه‌ای مانند arta-bānu\* (شکل باستانی اردوان) به معنی «دارای درخشش آژته» است (ژینو ۱۹۸۶: ۵۴). نیز ممکن است «بان» جزء دوم نامهایی مانند جانبان (ابوخلیفه... بن جانبان همدانی متوفی در ۵۴۸ باشد، سمعانی، التحجیر: ۴۳۷) یا جانبان (ابوالخیر... بن احمد بن جانبان همدانی، همان: ۵۰۴) باشد. بانویه نام مردی از اطرافیان ابومسلم است (مقدسی، ج ۶: ۸۰). نیز نام جدّ یک نحوی به نام ابوالحسن علی بن مبارک بن عبدالباقی بن بانویه است (ابن ماکولا، ج ۱: ۱۶۷، ح). بیگانک. نام شخصی در ری در قرن ششم هجری (عبدالجلیل رازی ۱۳۵: ۱۱۲). احتمالاً صورت صحیح این نام بیگانک است.

بزدک. بزدک بن یغوب بن کسری (ابن ماکولا، ج ۵: ۱). عبارت ابن ماکولا چنین است: مکحول بن ابی مسلم، و اسمه شهراب بن شاذل ابن سند بن سروان بن بزدک بن یغوب بن کسری. وی اهل هرات بوده و دختر ملک کابل را به زنی گرفته بوده است. مکحول اسیر شده و به سعید بن عاص داده شده بوده است (حاشیه ابن ماکولا به نقل از خطیب بغدادی). بزد به عنوان نام خاص در جایی دیده نشده است. و شاید تصحیف یزد باشد.

تایک. ظاهراً این نام یک نام سغدی است: ابوعلی محمد بن یوسف بن تایک سمرقندی که عبیدالله بن احمد بن محتاج از او روایت کرده است (ذهبی: ۶۲۷).  
خواجهگک. لقب خواجه ابوعبدالله زبیدی (ابوالحسن بیهقی: ۹۲). نیز خواجهگک مستوفی (ابوالحسن بیهقی: ۱۱۸). خواجهگک سنگانی (میهنی: ۲۱۷).

خویسک؟ در فهرست تدوین رافعی (محدث: ۵۹) این نام به همین صورت، اما در التدوین، ج ۳: ۴۴۳، به شکل خورشید (= خورشید) آمده است: ابوحفص عمر بن بندار بن خویسک  
۱. در این مقاله، برعکس شیوه متداول، از تاریخ چاپ کتابهای مؤلفین قدیم اسلامی، به منظور صرفه‌جویی در جا صرف‌نظر شده است.

(خرشید) بیع خازن. خرشید به عنوان نام خاص در متون به کار رفته است، اما خویشک نامی ناشناخته است و احتمالاً تصحیف خرشید است.

دلک. احمد بن محمد بن دلک قزوینی (رافعی، ج ۲: ۲۳۵؛ محدث: ۹). در جلد ۳ تدوین، ص ۳۵۷، از محدثی به نام ابوالفرج علی بن حسین بن احمد بن جاباره دلکی نیز نام برده شده است (=محدث: ۵۴). دلک احتمالاً صورت تحبیبی دلیر است که به عنوان نام خاص در متون آمده است.

ده‌دارک. (عبدالجلیل رازی: ۱۲۴).

روشنک. نام دختر دارا (داروش سوم) (مقدسی، ج ۳: ۱۵۳).

رامک. ابوالقاسم عبدالله بن موسی بن رامک رامکی نیشابوری (سمعانی، ذیل رامکی). این کلمه باید شکل تحبیبی رام یا رام‌مهر یا نامهایی شبیه به آنها باشد که در دوره ساسانی رایج بوده است. زنک. ابونصر احمد بن محمد بن زنک بخاری (ابن ماکولا، ج ۴: ۱۶۹). این نام احتمالاً یک نام سعدی باشد.

سرخک. پسر سرخک سامانی (جرفادقانی: ۱۹۸). نیز رک. سهرک.

سَلْک. ابوالحسن علی بن احمد بن علی بن سَلْک مؤدب فالی، منسوب به فال، شهری در خوزستان میان شیراز و هرمز که بال نیز گفته می‌شود. (ذهبی: ۴۹۶). نیز رک. یاقوت، بلدان=ذیل فاله. این نام را به شکل سَلْک نیز ضبط کرده‌اند (حاشیه ذهبی). سَلْک احتمالاً شکل تحبیبی سَلار، صورت دیگر سالار است. یاقوت در بلدان، ج ۲: ۵۱۵ از شخصی به نام عبدالله بن احمد بن سلیمان بن سلکویه نام می‌برد که نشان می‌دهد سلک با پسوند «-ویه» نیز ترکیب شده است. سَهْرَک. نام یک ایرانی که باب بن ذی الجرة از اصحاب عثمان او را در جنگ ریشهر به قتل رساند (قاموس فیروزآبادی، ذیل «ج در»؛ نیز رک. ابن ماکولا، ج ۱: ۱۶۱، ذیل باب). صحیح این نام سَهْرَک suhrak است که بر اثر هماهنگی مصوتها به شکل سَهْرَک در آمده است. سَهْر صورت دیگر سُخر پهلوی به معنی سرخ است که در سهراب نیز دیده می‌شود. یوستی به نقل از ابن اثیر از سرخک نامی نام می‌برد که مملوک نورالدین دمشقی بوده و در سال ۵۷۳ از سوی ملک صالح پسر نورالدین به فرمانداری قلعه حارم گماشته شده است (یوستی: ۳۱۷؛ ابن اثیر، ج ۱۱: ۴۴۶). سَهْرَک (یا شهرک) نام پدر پیروز ساسانی هم بوده است (طبری: ۱۷۷۹، به نقل یوستی: ۲۹۲). سَهْرویه نیز یک نام ایرانی است که در متون سریانی آمده است (یوستی: ۳۱۳).

شاذک. یوسف بن یعقوب بن شاذک سجستانی (ابن ماکولا، ج ۳: ۱۰۱؛ ذهبی: ۳۸۵).

شاهک. شیخ شاهک ابراهیم از خاندان زکی بیهقی (ابوالحسن بیهقی: ۱۲۷)؛ نام پدر سندی، زهردهنده امام رضا (ع). محمد بن شاهک (ابوالحسن بیهقی: ۱۲۲)؛ شاهک بن محمد کرایسی

(ابوالحسن بیهقی: ۱۲۸) نام مهردادخان شیبانی (نوائی، مجالس‌النفائس: ۱۷۲، به نقل لغت‌نامه دهخدا).

شهرک. نام مرزبان فارس در آغاز فتوحات عرب (طبری، سری اول، ج ۵: ۲۵۴۹، ۲۲۹۸، ۲۶۹۹؛ بلعمی، ج ۳: ۴۹۴ و بعد؛ ابن بلخی: ۱۱۴؛ بلاذری: ۴۷۶ و ۴۷۹. نیز رک. شهرک در بالا و یوستی، ذیل Satrakes). جاودان بن شهرک (علوی حسینی: ۸۰). بنابراین این نام با شهرک ارتباط ندارد.

غورک. غورک بن حصرم حصرمی از امام جعفر صادق حدیث نقل کرده است (ذهبی: ۲۳۹). نجاشی: ۲۵۶، از یک محمد بن غورک کوفی محدث نیز نام می‌برد. به قیاس با حِضْرَم به معنی غوره معلوم می‌شود که غورک نیز از غوره گرفته شده است. به نوشته ابن خردادبه: ۴۱، غورک یا غوزک نام یکی از پادشاهان ترک نیز بوده است (یک نسخه غورک، یک نسخه دیگر غورک. متن: غوزک) صحیح این نام غوزک است (یوستی: ۱۲۳).

فتک. ابوالقاسم حمزه بن عبیدالله بن احمد مالکی ابهری معروف به فتک (محدث: ۲۵). ظاهراً شرح حال این شخص در التّدوین، ج ۲، نیامده است. فتک صورت دیگری از پاتک، نام پدر مانع است، اما بعید است که این نام با نام پدر مانعی ارتباط داشته باشد.

فورک. لقب یحیی پدر بشران بن یحیی محدث (ابونعیم، ج ۱: ۲۳۴؛ ابن ماکولا، ج ۵: ۱۰۲ ح، به نقل از استدراک ابن نقطه). نیز نام جدّ ابوبکر محمد بن حسن بن فورک (ابن فورک اصفهانی) (حاکم نیشابوری: ۲۲۵، ش ۲۷۹۴، ۲۲۶، ش ۲۷۹۶؛ صریفینی: ۸۸، ش ۱۷۰؛ ابن خلکان، ش ۶۲۱ و منابع متعدد دیگر). نیز یکی از شاهان ترک (ابن خردادبه: ۴۱). نیز نام پدر بزرگ عبدالله بن محمد بن فورک قتیاف (یاقوت، بلدان، ج ۲: ۵۱۵، به نقل یوستی). همان طور که یوستی می‌گوید این نام معرب پورک است (یوستی: ۲۵۵). پورک صورت تحبیبی پور است که به صورت نام خاص نیز به کار رفته است، رک. ذهبی: ۵۱۲؛ فور.

گندمک: رک. سمک عیار، مکرراً.

لنگک. ابوالحسن محمد بن محمد بن جعفر بصری معروف به ابن لنگک، شاعر و ادیب معاصر متنبی (تعالی، ج ۲: ۳۴۸؛ یاقوت، ادباء، ج ۱۹: ۶؛ رافعی، ج ۲: ۱۴). ظاهراً لنگک معرب لنگک فارسی، شکل تحبیبی لنگ است.

مانک. مقرب بن مانک از محدثین قرن چهارم و پنجم (رافعی، ج ۴: ۱۰۵. در محدث: ۹۶؛ مامک که ظاهراً غلط است). در میان نام‌های دوره ساسانی به کلماتی مانند مان‌آباد، مان‌داد، مانیرین mānīrēn و مان رد بر می‌خوریم که شاید مانک مصغر و شکل تحبیبی یکی از آنها

باشد. نیز ممکن است همان کلمه مانگ به معنی ماه باشد. رافعی، ج ۴: ۵۸، از دانشمندی به نام مانکویه بن علی بن رامش نام می‌برد. در تاریخ بیهقی (ص ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۲۴۹ و ۲۶۷) از مانکِ علی میمون نام برده شده که نام او در نسخه‌ها به شکل مانک، بانک و بانک آمده است. ابوعبدالله مانک ارغانی (جامی: ۲۷۲ و ۳۴۸). مانک اسفهدار (خاقانی: ۷۹).

ماهک. سپهبد یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی که یزدگرد او را بر اصطخرگماشت و عبدالله بن عامر بن گریز در عهد عثمان با او جنگ کرد (مقدسی، ج ۵: ۱۹۵؛ ابن بلخی: ۱۱۶). نیز نام شعبده‌بازی معاصر فردوسی معروف به ماهک بازیگر (مقدمهٔ منشور شاهنامه، نسخهٔ فلورانس، ص ۲). علی بن اسحق بن ماهک شارقینی (رافعی، ج ۳: ۲۳۸، محدث: ۴۰۵: سارقینی). ماهک و حسین پسرش دو محدث مکی‌اند که قبل از پایان قرن سوم می‌زیسته‌اند (بردیجی: ص ۵۶، ش ۱۲۰). در فارسی میانه māhag شکل تحبیبی ماه، نام خاص است (ژینیو). ماهک نام زنان نیز بوده است، رک. دنبالهٔ مطلب.

مردک. محمد بن احمد بن مردک (ابن ماکولا، ج ۲: ۲۸۱)؛ احمد بن احید بن فرینام بن مردک (یا مزدک) وراق (ابن ماکولا، ج ۱: ۲۳؛ ذهبی: ۵۸۲). ابوالحسن علی بن عبدالعزیز بن مردک بردعی (رافعی، ج ۳: ۳۶۸؛ محدث: ۵۵). در پهلوی: mardag.

مروک. مروک بن عبید (فهرست طوسی: ۱۶۸؛ ابن شهر آشوب: ۱۱۰. وی مولی بنی عجل بوده است). نیز نام پدر بزرگ دانشمند معروف محمد بن احمد (یاقوت، بلدان، ج ۳: ۲۷۷، به نقل یوستی: ۱۹۷). نام یکی از حکمای ایران قبل از اسلام که ابوالمظفر بلخی در شعری که در یتیمه‌الدهر ثعالبی، ج ۴، ص ۲۴۵، از او نقل شده نام او را در ردیف برزجمهر آورده است. در چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۳۵۱، این نام به صورت مزدک آمده، اما جاحظ در البیان و البتین، ج ۳، ص ۳۵۰، در شعری به درست آن را به صورت مروک آورده است. در الفهرست (۱۳۵۲: ۱۳۲) نیز مروک به مزدک تصحیف شده است. دربارهٔ این نام و کتاب مروک، رک. معین ۱۳۲۷: ۱۷-۱۵؛ مینوی ۱۳۴۱: ۳۷۵؛ همو ۱۳۵۰: ۷۳۴؛ همو ۱۳۵۶: ۱۵۲؛ تفضلی ۱۹۸۴: ۵۱۰-۵۰۷. مینوی مروک را مرجح و آن را نام کتاب می‌داند. معین نیز مروک را صحیح، ولی آن را نام شخص می‌پندارد. تفضلی مروک را ترجیح می‌دهد و آن را نام شخص می‌داند، زیرا در دورهٔ ساسانی مروک به عنوان نام خاص رایج بوده است. یوستی این نام را مشتق از نام گیاه خوشبوی معروف که آن را مروخوش نیز می‌نامند مشتق می‌داند (یوستی: ۱۹۷). معین نیز این نظر را پذیرفته است و احتمالاً درست است.

موشک. موشک دربان (عبدالجلیل رازی: ۴۸۰).

نانک. احمد بن داود خراسانی نانک، [محدثی] که از حسن بن سوار بصری حدیث روایت می‌کند (ذهبی: ۶۲۷). ریشه این نام معلوم نیست. مانک مذکور در فوق در بعضی نسخه‌های بیهقی به شکل بانک و نانک آمده که ممکن است نانک خوانده شود.

نرمق. فضل بن عبدالجبار بن بور بن عبدویه بن نرمق باهلی (ابن ماکولا، ج ۶: ۳۲؛ نیز ج ۱: ۵۴۶). این نام باید معرب narmak باشد که از نرم مشتق شده است.

نیازک. رک. ذهبی: ۵۶۶. در بندهشن (به نقل یوستی: ۲۲۹) نیاز نام ترکی است که گرشاسب را به قتل رساند. بنابراین نیازک باید صورت تحبیبی این نام باشد. نیز رک. سیستانی: ۱۳۶. یزدک. مردی از مسلمانان بیلقان از نژاد ساسانیان که موجب بیرون رفتن شهر ورثان از دست خزریان در قرن اول هجری شد (بلعمی، تاریخنامه، ۴: ۹۳۶-۹۳۵). یزدک نامی نیز دبیر سپاه بهرام چوبین بوده و در شورش او بر ضد هرمز ساسانی دست داشته است (دینوری: ۸۳، ۸۶). در فارسی میانه: یزدگ (با املا یزدک).

#### نام زنان

بیبیک. بیبیک مرویه (میهنی: ۲۵۹؛ جامی: ۶۲۷)؛ بیبیک سیار (میهنی: ۲۵۲). بیبی یک نام ترکی است.

شاهک. نام زن ابراهیم موصلی، اهل ری (ابوالفرج اصفهانی، ج ۵: ۳). کدبانوک. نام دختر ابوالبرکات زید بن ابوالقاسم علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۹۸). مامک. نام دختر ویس و رامین (گرگانی ۱۳۳۷: ۳۷۸). ماهک. دختر عبدالکریم قشیری (سمعانی، التجبیر، ج ۱: ۵۰۶). دختر خواجه حمویه (میهنی: ۱۸۵). نیز نام چند زن دیگر (ابوالحسن بیهقی، لباب‌الانساب، ج ۲: ۶۹۹ و غیره).

#### (ب) نام‌های عربی: نام مردان

ابن سعیدک. ابو محمد احمد بن سعید جرجانی معروف به ابن سعیدک (سهمی، ش ۸۱). ابواسحاق زاهد. لقب ابواسحاق حیری (حاکم نیشابوری: ۱۵۵، ش ۱۸۱۶؛ سمعانی، انساب، ج ۴: ۳۲۸).

ابوالقاسمک. (ابوالحسن بیهقی: ۲۵). بلقاسمک حاجب (میهنی: ۷۱، ۷۲). ابوسعدک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۶۹). ابومحمدک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۵۲). ابوعلیک. (ابوالحسن بیهقی: ۵۱). چنانکه دیده می‌شود در این چهار نام، پسوند به کنیه چسبیده است.

احمدک. (میهنی: ۲۵۴)؛ احمدکی (رافعی، ج ۴: ۷۴).

اسحاقک. لقب اسحق بن احمد محمدآبادی. (صریفینی، ش ۳۸۶).

امیرک. (ابوالفضل بیهقی، مکرراً؛ ابوالحسن بیهقی: ۵۰، ۷۴؛ رافعی، ج ۲: ۴؛ امیرک هروی؛ فهرست منتجب‌الدین، ش ۳۹۸؛ امیرک رازی؛ رافعی، ج ۳: ۴۴۳؛ عمرک بن امیرک قزوینی؛ صریفینی، ش ۱۷۹، ۴۱۱؛ ۱۳۷۰؛ امیرک ارموی).

بدرک. هبة‌الله بن بدرک صوفی از علمای قرن ششم (رافعی، ج ۴: ۱۷۸).

بعکک. ابوالسنابل حبة بن بعکک (ذهبی: ۲۱۱) وی عرب است و ظاهراً بعکک هم عربی است.

بلغنمایک دیه‌دار اصفهانی. (عبدالجلیل رازی: ۲۰۶).

بلک. بلک بن ازهر قزوینی، بلک بن علی بن رافع صوفی (رافعی، ج ۲: ۳۶۲؛ محدث: ۱۷). هبة‌الله بن احمد بن بلک، از علمای قرن ششم (رافعی، ج ۴: ۱۷۶). علی بن... بلک... هروی (صریفینی، ش ۱۳۵). احتمالاً این نام شکل تحبیبی ابول، بل، مخفف ابوالقاسم و جز آن یا شکل تحبیبی بلال است. صورت دیگر آن با پسوند «-ویه» بلکویه است که در همان صفحه رافعی آمده است. محدث: ۳۶۲، از یک بلویه عطارکه قاعدتاً باید در همان صفحه رافعی یا صفحه بعد آن آمده باشد نیز نام برده که در رافعی نیامده است.

جلدک. جلدک کناس (عبدالجلیل رازی: ۳۲۰). جلدک تقوی امیر، از ممالیک تقی‌الدین عمر صاحب حماة (ذهبی: ۶۴۸).

جوهرک. ابو‌عبدالله جوهرک از سادات بیهق (ابوالحسن بیهقی: ۵۶، ۲۵۵).

حاتمک. بوالقاسم حاتمک (ابوالفضل بیهقی: ۴۵۴، ۶۴۲؛ ابوالحسن بیهقی: ۱۲۳)؛ شمس‌الملک علی بن حاتمک (ابوالحسن بیهقی: ۱۲۷).

حسینک. لقب پدر ابوالمظفر اسماعیل تمیمی منکانی از رواة قرن چهارم (صریفینی: ۱۷۲، ش ۳۰۲). نیز ابونصر حسینک و ابومحمد زید حسینک (ابوالحسن بیهقی: ۱۹۴).

حکیمک. بوالقاسم حکیمک (ابوالفضل بیهقی: ۳۳۳).

حَمک. ابو‌عمر و حمک بن عصام بن سهیل؛ کان یقول اختار لی ابی محمداً و اختارت اُمّی حمکا؛ فسمیانی بالا سمین معا (ابن ماکولا، ج ۲: ۱۲۴). یعنی پدرم برای من نام محمد را برگزید و مادرم حمک؛ پس مرا به هر دو نام نامیدند. از اینجا معلوم می‌شود که حمک شکل تحبیبی محمد است. نیز رک. قول ابوالحسن بیهقی در بالا. صورتهای دیگر محمد حم، حمد، مت، مم، مد، ممل، محم، و غیره است که با پسوندهای مختلف تحبیبی ترکیب می‌شوند. ابوالفتح عمید

مسعود بن سهل بن حمک، شخصیت معروف دولت ملک‌شاه (صریفینی، ش ۱۴۷۴). ابوحامد احمد بن... حمک از دانشمندان قرون چهارم و پنجم (صریفینی، ش ۲۰۴). محمد بن ابراهیم بن حمک قزوینی و به خط راشدی آن را به شکل ابن حمک دیدم (رافعی، ج ۱: ۱۴۱؛ محدث: ۶۷). برای حمک و حمکی، رک. ذهبی: ۱۷۶. نیز رک. سمعانی، ذیل حمکی.

حَنَک. ابویحیی عامر اصفهانی معروف به حَنَک (ذهبی: ۱۸۲). عامر بن عامر بن عثمان کان یکنی ابا یحیی یعرف بحنک (ابوالشیخ اصفهانی، ج ۳ و ۴: ۸۵). معلوم می‌شود حَنَک صورت تحبیبی یحیی است.

حَیَک. نصر بن حیک سجستانی (ذهبی: ۱۸۲). نصر بن حیک سجستانی و محمد بن حیک خلقانی مروزی (ابن ماکولا، ج ۲: ۵۶۷)؛ حیک بی‌شک صورت تحبیبی یحیی است. این صورت با پسوند «- سویه» به شکل حیویه نیز به کار رفته است، زیرا به نوشته ابن اثیر، ج ۷: ۲۶۷، این حیویه شهرت ابوزکریا محمد بن یحیی بن موسی اسفرینی است. در اینجا حی با پسوند «- سویه» ترکیب شده است.

خینک؟ محمد بن امیرکا خینکی مقری از دانشمندان قرن ششم (رافعی، ج ۱: ۲۲۹. در محدث: ۷۳: خبیک). نیز ممکن است خینک یا خبیک نام محل باشد. دُرَک. احمد بن مبارک بن دُرَک (ذهبی: ۶۰۸).

روحک. اسحق بن احمد بن روحک قزوینی (محدث: ۱۲؛ در رافعی، ج ۲: ۲۷۸: روحک). روحک در مورد زنان نیز به کار می‌رفته است. رک. زیر. زیدک. حمّاد بن زیدک جرجانی (سهمی، ش ۲۹۲).

سعیدک. ابومحمد بن سعید جرجانی معروف به ابن سعیدک (سهمی، ش ۸۱). سلمک. ابوالوفاء رستم بن ابی هاشم سعد بن سلمک خواری (اهل خواری) (سمعانی، التحبیر، ج ۱: ۲۸۱)؛ ابوالوفاء رستم بن عبدالصمد بن احمد بن ابی نصر بن سلمک سلمکی خواری، فقیه شافعی، قاضی خواری (ابن ماکولا، ج ۴: ۳۴۳، ح؛ نقل از استدراک). ابوالمجد فخر آورین شهنشور... بن سلمک اهل ری (سمعانی، التحبیر، ج ۲: ۳۷). سلم مخفف سلیمان یا سلمه است. سمعانی در انساب، ذیل سلمویه می‌گوید لقب گروهی است که نام آنها سلیمان یا سلمه است. این مطلب را قول ابن ماکولا در ج ۴: ۴۵۷، نیز تأیید می‌کند که سلمویه را لقب ابوصالح سلمة بن نجم بن محمد بن عبدالرحمن نحوی ادیب می‌داند. در حاشیه همین صفحه از التبصیر نقل شده که نام سلمویه دوست ابن مبارک، سلیمان بن صالح است. در حاشیه صفحه ۴۵۸ هم از کتاب الزهدة نقل می‌کند که سلمویه نام عده‌ای است که مشهورترین آنها ابوصالح سلیمان بن صالح مروزی و سلیمان بن صدقة تمیمی و سلمة بن نجم بخاری است.

سَمَك. مشهورترین نام با این ساخت نام سمک عیار است. این نام مرکب از سم و پسوند «-سک» است و سم مخفف اسماعیل است. ابونعیم (ج ۱: ۲۱۰) نام دو دانشمند اسماعیل نام را ذکر می‌کند که سَمَویه نامیده می‌شده‌اند. یکی اسماعیل بن عبدالله بن مسعود بن جُبیر عبدی است که در ص ۲۲۴ نیز نام او را می‌آورد و ذهبی: ص ۳۶۹، و ابن نقطه در استدراک، به نقل حاشیه ابن ماکولا، ج ۱: ۱۲۹ و سمعانی در انساب، ج ۷: ۲۴۴ و تحبیر، ج ۱: ۱۸۷، نیز ذکر او را آورده و نوشته‌اند ملقب به سَمَویه بود. البته در التحبیر به غلط نام او اسماعیل بن عبدالله بن سَمَویه ضبط شده است. دیگر اسماعیل بن یوسف بن محمد زاهد است. در استدراک، به نقل حاشیه ابن ماکولا، همانجا، نیز قید شده که اسماعیل نیز معروف به سَمَویه بود. رافعی نیز از دو سمویه که نام جد دو تن از کسانی است که شرح حالشان را آورده نام می‌برد، یکی احمد بن بکران سمویه (ج ۲: ۱۴۸، در محدث: ۲: احمد بن بکران بن سمویه) و دیگر حمزة بن بکران ابن سمویه قزوینی (ج ۲: ۴۷۴). پیداست که جزء اول سمویه همان سم است که در سمک هم دیده می‌شود.

این نام با پسوند «-سویه» نیز ترکیب شده و به شکل سمکویه در آمده است. رک. سمعانی، انساب، ج ۷: ۲۴۴؛ تحبیر، ج ۱: ۱۸۷، ج ۲: ۱۰۳. صریفینی، ش ۲۳۹، نیز از دانشمندی اصفهانی به نام ابوالفتح محمد بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن سلم معروف به سمکویه نام می‌برد. مسلماً در اینجا سمکویه لقب اسماعیل بن سلم است نه ابوالفتح محمد. نسبت به سمکویه سمکوی (=سمکویی) است که رافعی (رک. محدث: ۱۴) آن را در نسبت ابواسحق اسماعیل بن غانم بن سرجان آورده، اما در رافعی، ج ۲: ۳۳۱، نام او اسماعیل بن غانم بن سرخان شمکوری آمده است. صورت سرخان بر سرجان مرجح است، اما معلوم نیست در اینجا شمکوری درست است یا سمکوی. مقایسه شود با شیروی در نسبت به شیرویه. سمک با پسوند «-سه» نیز ترکیب شده و به سمکه تغییر یافته است، رک. عبدالجلیل رازی: ۲۱۳: ابن سمکه قمی از ادبای قم. ظاهراً این شخص همان است که مؤلف تاریخ قم: ۲۱۷، نام او را به شکل احمد بن اسماعیل بن سمکه نحوی (شاید اسماعیل سمکه) آورده و او را معاصر ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی حاکم قم [متوفی در ۳۲۲] دانسته است.

شیخ طوسی در الفهرست نام کامل او را به شکل زیر آورده است: ابوعلی احمد بن اسماعیل بن سَمَكَة بن عبدالله بَجَلی عربی قمی از اهل فضل و ادب و علم، استاد ابوالفضل بن عمید، صاحب کتاب العباسی در اخبار و دولت عباسیان در حدود ده هزار برگ (طوسی ۱۲۷۱/۱۸۵۳ = افست ۱۳۵۱ ش: ۲۳). نجاشی سمکه را لقب خود احمد می‌داند (نجاشی ۱۳۹۷ ق: ۷۱). قول نجاشی (متوفی در ۴۵۰) تردیدی باقی نمی‌گذارد که سمکه لقب بوده و به احتمال بسیار قوی لقب اسماعیل بوده و از این سمکه ابن اسماعیل اراده می‌شده است.

سهلک. رزق‌الله بن ابی سعد مستملی معروف به سهلک (صریفینی، ش ۶۹۵).

سید حسینک (ابوالحسن بیهقی: ۶۳).

سیدک. کمال ابوبراهیم قاسم بن علی بن طاهر معروف به سیدک شادراهی از سادات بیهق

(ابوالحسن بیهقی: ۶۰). سیدک سلطان و سیدک ابی الفتوح (همو: ۶۰).

صدیقک فضاییلی (عبدالجلیل رازی: ۱۰۹).

طُغْک حافظ. نام او علی بن عبدالله است (ابن ماکولا، ج ۴: ۵۱۳). در حاشیه از کتاب توضیح [المشبه] نقل می‌کند که بعضی آن را به فتح خوانده‌اند [ظاهراً یعنی طُغْک یا طُغْک] و ابوالحسن فرغانی است که در مصر ساکن شده و طبرانی از او روایت کرده است. طغک احتمالاً یک کلمهٔ سغدی یا ترکی است. مقایسه شود با طُغشاده که یک نام سغدی است. تغ toγ در سغدی به معنی سریع است و پسوند -ak- در این زبان اساساً نسبت را می‌رساند. صفدی، ج ۱۶: ۴۵۳، از طُغج بن جَفّ فرغانی ترکی نائب خمارویه در دمشق نام می‌برد.

عبدک. سمعانی، ج ۹: ۱۸۵، ذیل کلمهٔ عبدکی می‌گوید منسوب به عبدک است و آن نام پدر علی بن عبدک است و نام او عبدالکریم است. سهمی هم در مورد عبدالکریم جرجانی می‌نویسد. به عبدک معروف است (سهمی، ش ۳۹۰). پس عبدک نام تحبیبی عبدالکریم است. البته کلیهٔ نامهای دیگری که با عبد شروع می‌شوند نیز می‌توانند به عبدک (و عبدان و عبدکویه و غیره) تبدیل شوند. مثلاً در فهرست تدوین رافعی از محدث، ص ۹۷، از دانشمندی به نام منصور بن محمد بن عبدک مؤدب نام برده شده، در حالی که در رافعی، ج ۴: ۱۲۱، نام این شخص به صورت منصور بن محمد بن عبدالله مؤدب ذکر شده است. سهمی (ش ۱۱۸۲) در مورد عبدالعزیز بن محمد می‌گوید به عبدک معروف است. باز سهمی در مورد عبدالملک بن احمد جرجانی می‌گوید معروف به عبدک است (سهمی، ش ۴۷۰). عبدک به صورت نام مکرراً در متون آمده است، از جمله در صریفینی، ش ۵۲، ۱۰۷۴؛ حاکم ۶۸۶؛ رافعی، ج ۱: ۲۴۶؛ یحیی بن عبدک، همانجا؛ محمد بن ... عبدک طیبی؛ ج ۳: ۳۷۲؛ علی بن عبدک؛ طوسی، چاپ نجف: ۳۸؛ علی بن عبدک صوفی، چاپ اشپرنگر ۱۲۷۱/۱۸۵۳؛ علی بن عبد صوفی.

عَلْک. سمعانی، ج ۹: ۳۵۵، ذیل عَلْکی می‌گوید این کلمه نسبت به عَلْک، اسم خاص، است که گاهی برای سهولت لام آن را مخفف می‌کنند. وی ذیل عَلّویی نیز آن را منسوب به علّویه، اسم خاص، ذکر می‌کند. صفدی، ج ۱۸: ۱۰۶، نیز عَلْک را با لام مشدد می‌آورد. عَلْک به احتمال قوی شکل تحبیبی علی است، چنانکه علّویه و علکویه و نیز علان و علّان شکلهای دیگر آن است. رافعی در ج ۳: ۴۳۸، ذیل شرح حال علان بن طیب بن محمد می‌گوید گفته می‌شود علان لقب

و علی اسم اوست؛ نیز رک. محدث: ۵۱. نیز رک. رافعی، ج ۳: ۴۳۷؛ علیک قزوینی؛ ۲: ۲۱۰. احمد بن علیک قزوینی. نیز صریفینی، ش ۳۰۰ که در متن چاپی علیک، اما در نسخه خطی علیک آمده است. توجه شود که سمویه و متویه را نیز غالب مؤلفین با تشدید ذکر کرده‌اند، در حالی که این دو نام شکل تحبیبی اسماعیل و محمد است.

علّیک. ذهبی می‌گوید این شخص علی بن سعید رازی معروف به علیک است و کاف در زبان عجم [=فارسی] حرف تصغیر است و بعضی حفاظ آن را با اختلاس کسره لام [یعنی با حرکت ر بوده یا شوا: ۳] و فتح یاء و تخفیف [لام] ذکر کرده‌اند و ابن نقطه آن را اصح دانسته است. در کتاب ابن ماکولا تشدید یاء نیست و مؤتمن ساجی آن را به سکون لام و فتح یاء آورده است [=علّیک] (ذهبی: ۷۰-۴۶۹). ابن ماکولا، ج ۶: ۲۶۱ و ۲۶۲، این نام را ذکر کرده و آن را شهرت علی بن سعید رازی دانسته است. در حاشیه ص ۲۶۲ این کتاب آمده: در توضیح و تبصیر، به نقل از استدراک به سکون لام ضبط شده است. سپس اضافه می‌کند این نام به زبان عجم تصغیر علی است و به کسر لام و فتح یاء مخففه ادا می‌شود. ذهبی از عبدالرحمن بن حسن بن علیک نیز نام می‌برد (ص ۴۶۹). مثالهای علیک در صریفینی، شماره‌های ۲۱۰، ۳۰۰، ۱۰۱۳، ۱۲۹۵ و مختصر سیاق، ش ۱۹۷۱. نیز رک. میهنی: ۱۱۵، ۱۶۴، ۳۴۵، ۳۴۷، و ج ۲: ۷۱۳؛ علیک در عزره.

عمرک. ظاهراً تلفظ این نام عُمَرک است. عمرک بن امیرک قزوینی از دانشمندان قرن ششم (رافعی، ج ۳: ۴۴۳). عمرکی خراسانی بوفکی (طوسی: ۲۱۲). محمد بن هشام عمرکی جرجانی (سهمی، ش ۸۴۰).

فضلک. فضل بن عباس رازی معروف به فضلک (ابوالشیخ اصفهانی، ج ۳ و ۴: ۵۴؛ رافعی، ج ۴: ۲۹).

فیلک. ابوصالح بن فیلکی (رافعی، ج ۳: ۹۴). مقایسه شود با فیلیوه، مشتق از فیل در بالا و نیز رافعی، ج ۳: ۲۰۷؛ عبدالکریم بن عبدالجبار بن عبدالکریم دلالمی بزاز، معروف به فیلیوه. کافرک. لقب جمال‌الدین ناصر [بن] شمس غزنوی، شاعر نیمه دوم قرن پنجم، معروف به کافرک غزنوی (عوفی: ۴۵۵-۴۵۶). نیز لقب کافی خراسانی از شعرای عهد طغانشاه بن موید (قرن ششم) (عوفی: ۴۷).

محمودک. محمودک دبیر (ابوالفضل بیهقی: ۶۸۹، ۶۹۰).

ممک. ممک شکل تحبیبی محمد است. ابونعیم اصفهانی در شرح حال احمد بن محمد بن ابراهیم... ابرش می‌گوید محمد معروف به ممک بود (ابونعیم، ج ۱: ۱۲۲). سمعانی نیز در انساب

در شرح حال ابوعمرو احمد بن محمد بن ابراهیم بن حکیم مدینی حکیمی می‌گوید اهل اصفهان و مولای بنی هاشم بود و به ابن ممک مشهور بود.<sup>۱</sup> این شخص همان است که ابونعیم شرح حال او را آورده است. ابوالشیخ اصفهانی نیز شرح حال اسحق بن ممک نامی را آورده که در دو نسخه کتاب او به جای ممک محمد آمده است. (ابوالشیخ ۱۴۰۸، ج ۲: ۴۷. ابونعیم، ج ۲: ۴۰، شرح حال این شخص را از ابوالشیخ نقل کرده است). محدث: ۲، از شخصی به نام ابراهیم بن ممک در التدوین نام می‌برد که در متن چاپی التدوین نیامده است. رافعی، ۴: ۱۱۳، از شخصی به نام ابوجعفر ممک بن عبدالرحمن نیز نام می‌برد.

موسک. ظاهراً شکل تحبیبی موسی است. ابن خلکان، ۳: ۲۴۸، ذیل شرح حال ابوعمرو بن حاجب می‌گوید پدر وی حاجب امیر عزالدین موسک صلاحی بود. نصرک. نصر بن احمد بغدادی معروف به نصرک (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴: ۵۲).

#### نام زنان

جوهرک. دختر ابوالبرکات زید علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۹۸).

روحک. (صریفینی، ش ۷۰۳).

ستانک. نام چند زن سیده (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۹۹، ۷۰۳ و غیره. در بعضی صفحات ستایک چاپ شده که غلط است. این نام مخفف ستیانک است که در ص ۷۰۳ آمده است ستانیک در این کتاب تنها در یک مورد با تشدید آمده است. در ص ۷۰۰ به صورت از زنی ستیان نام نیز نام رفته است).

ستیک. دختر ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی (ابن نقطه) و دختر حافظ معمر بن عبدالواحد بن فاخر قرشی اصفهانی که رقیه خوانده می‌شد (ابن صابونی: ۲۱۸). نیز نام دختر ابوعثمان صابونی (صریفینی، ش ۷۹۹). سمعانی در تحبیر، ۲: ۴۱۴، نام دختر عبدالغافر فارسی را علاوه بر ستیک، ستی نیز ذکر کرده است. این نکته نشان می‌دهد که نام این زن ستی، ولی نام تحبیبی او ستیک بوده است. نام دختر علی بن حسین (ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب، ج ۲: ۶۶۸).

دژک. دختر ابو منصور عبدالله سخت کمان علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۹۸).

ستی خاتونک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۴۷).

فاطمکک. دختر همان ابو منصور (بیهقی، همانجا). ظاهراً تلفظ صحیح کلمه فاطمگگ است. ورک. نام زنی سیده که ضبط آن معلوم نیست؛ شاید دژک (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲: ۶۹۹).

۱. متأسفانه مأخذ این قول سمعانی را که در کدام جلد و کدام موضع کتاب او آمده یادداشت نکرده‌ام.

چنانکه می‌بینیم مثالهای فوق اساساً منحصر به نیمه شمالی ایران، احتمالاً بجز گیلان و آذربایجان،<sup>۱</sup> است و شامل خراسان و ری و قم و قزوین و اصفهان و مناطق اطراف آنهاست. در نیمه جنوبی ایران در دوره ساسانی، در کنار پسوندهای دیگر، پسوند -ag متداول بوده که بعد از اسلام g آن افتاده و به a- «-ه» بدل شده است. -ak در فارسی نوشتاری امروز و در فارسی تهران تقریباً مرده است، و جز در بعضی اسمهای عام مانند طفلک و پسرک و دخترک به کار نمی‌رود. اما در بعضی شهرها به خصوص در منطقه یزد و سواحل خلیج فارس هنوز زنده است. در یزد آن را به صورت ok- تلفظ می‌کنند: hasanok حسنک، aliok علیک و غیره، اما در جزیره قشم به همان صورت ak- تلفظ می‌شود که گاهی پسوند u- هم به دنبال آن می‌آید: fâlak «فاطمه، فاطمی»، fâtaku «فاطمه، فاطمی»، berohimak «ابراهیم، ابی»، abdolak «عبدالله، عبدلک»، delak «عبدالله، احمد»، ahmadak «احمد»، (رک. ندیم ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۵۳) در گویش دلواری (بوشهر)، خیرک شکل تحییبی خیرالنساست. با این همه در فارس و کرمان ak- به کار نمی‌رود و به جای آن u- استعمال می‌شود. پسوند -ag در دوره اسلامی به a- بدل شده و در اغلب نقاط ایران رواج داشته است. ما در شماره بعد از این پسوند گفتگو خواهیم کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. در کتاب نسبتاً پر حجم صفوة‌الصفای ابن بزاز اردبیلی از این پسوند به ندرت استفاده شده است. مثلاً، رک. میرک: ص ۳۹۸ و عاصیک: ص ۵۰۰.